

مادر شهید عارف کایدخورده در گفت‌وگو با «جوان» از صبوری، دل‌تنگی‌های پسر و درگذشت همسرش در کمتر از یک سال می‌گوید

زندگی به سبک اهل بیت (ع) جاذبه‌های دنیا را حقیر می‌کند



■ **احمد محمد تبریزی**

شهید عارف کایدخورده با وجود سن کمی که داشت تصمیم گرفت به عنوان رزمنده مدافع حرم راهی جبهه‌های مقاومت شود. او اولین بار در ۲۲ سالگی لباس رزمندگی به تن کرد و عازم سوریه شد و در آزادی دو شهر شیعه‌نشین نیل و الزهرا حضور داشت. این شهید مدافع حرم آبادانی آن‌ماه سال گذشته و در ۲۵ سالگی به درجه‌رفیع شهادت نائل آمد. کلیب رجزخوانی او در کنار حاج قاسم سلیمانی یکی از فیلم‌های ماندگاری است که بارها در فضای مجازی پخش شده و نام این شهید را بیشتر بر سر زبان‌ها انداخته است. هنوز یک سال از شهادت عارف

آقا عارف و پدرشان در پیاده‌روی‌های اربعین شرکت می‌کردند؛ چه خاطراتی از حضور در این مراسم داشتند؟

همان سالی که صدام برکنار شد و رفت، پدر آقا عارف از همان سال پیاده‌روی اربعین را شروع کرد. حاجعلی کارمند پایلایشگاه آبادان بود و آن اوایل به همراه چند تن از دوستانش به زیارت حرم امام حسین(ع) می‌رفت و بعدها تعداد همراهانش بیشتر شد. یاد است

خیلی پیگیری رفتن دوستانش بود و خانه‌مان محل جمع‌آوری پاسپورت و مدارک می‌شد. عارف هم بعد از سربازی توانست به زیارت کربلا برود و پس از آن دیگر هر سال به همراه پدرش در پیاده‌روی اربعین شرکت می‌کرد. شهید غلامعلی کایدخورده عموی عارف بود و پسر هم همیشه فیلم‌های قفاع مقدس را تماشا می‌کرد که در آن رزمندگان «کربلا، کربلا، ما داریم می‌اییم» می‌خواندند. او علاقه زیادی برای رفتن به حرم امام حسین(ع) داشت. می‌گفت عمو غلامعلی بسه همراه دوستانش آنقدر زحمت کشیدند و آرزوی رفتن به کربلا داشت و حالا ما باید به نیابت از شهدا به کربلا برویم. آن شور و حالی که هنگام تماشای فیلم‌های دفاع مقدس داشت خیلی جالب بود. عارف در این فضا و محیط بزرگ شده و به تمام معنا رشد کرده بود.

پدر شهید نذر داشتند که هر ساله عازم راهپیمایی اربعین می‌شدند؟ خانواده همسر درک بالایی از تاریخ دارند و در مسائل عقیدتی و اخلاقی مداری نمونه

کایدخورده نگذشته بود که پدرش جان به جان آفرین تسلیم کرد و نزد پسر شهیدش شتافت. پدر شهید، حاجعلی کایدخورده که برادرش در دوران دفاع مقدس به شهادت رسیده بود، سابقه سال‌ها مجاهدت در جبهه‌ها را داشت و جانباز جنگ بود. صبر و ایستادگی مادر شهید قابل ستایش است. حور به تختایی‌نژاد در فاصله کمتر از یک سال داغ عزیزترین اعضای خانواده‌اش را دیده و همچنان محکم و استوار از قدا شدن در راه اهل بیت(ع) می‌گوید. مادر شهید در گفت‌وگو با «جوان» درباره سال‌ها جهاد در خانواده، دل‌تنگی‌های پدران‌ه حاجعلی و ارتباط نزدیک و قلبی عارف با پدرش بر ایمان صحبت کرد که در ادامه می‌خوانید.

تأثیر گذاشت؟

آقای کایدخورده اصلاً ناراحتی‌اش را ابراز نمی‌کرد. ایشان احساس می‌کرد از قافله شهدا جا مانده است و از این بی‌اتفسوس می‌خورد. در دوران جنگ از جهاد کم نگذاشت و همیشه دنبال فرصتی برای حاضر شدن می‌گشت. همسر خیلی قرآن می‌خواند و روزی چندین بار می‌نخست و قرآن می‌خواند. فرهنگ جهاد و دفاع را خیلی بزرگ و زیبا می‌دید و برایش مهم بود. من احساس کردم شهادت نزدیکانش آرزوی قلبی خودش بوده است.

دل‌تنگی‌های آقا عارف خیلی زیاد بود و پدرش ۴۸ سال بیشتر نداشت ولی با تمام دل‌تنگی‌ها به پسرش افتخار می‌کرد. افتخار می‌کرد که توانسته با سن کمش آنقدر بزرگ فکر و عمل کند و شجاعت داشته باشد.



بلند می‌شود و سرش را بالا می‌گیرد تا اشکش دیده نشود. خیلی شوخ‌طبع بود و گاهی خودش جو را عوض می‌کرد تا کسی متوجه ناراحتی‌اش نشود. از همه کسانی که پس از شهادت پسر به خانه‌مان می‌آمدند خواهش کردیم به ما تسلیت نگویند و تبریک بگویند، چون آقا عارف زنده است. پسرمان فدای اهل بیت(ع) شده و فدای اهل بیت شدن تسلیت ندارد.

با دل‌تنگی‌هایشان چه کار می‌کردند؟ ناراحتی‌اش را بروز نمی‌داد ولی دل‌تنگی‌هایش را داشت. ما به لحاظ عاطفی و خانوادگی خیلی به هم وابسته هستیم. عارف خیلی مهربان بود و هر بار از بیرون می‌آمد پشانی من و پدرش را می‌بوسید. شلوغ و بشاش بود و حضورش به خانه شور می‌داد. وقتی یاد مهربانی‌هایش می‌افتادیم خیلی دل‌تنگ می‌شدیم. من پس از شهادت عارف روزانه در خلوت خودم گریه‌هایم را می‌کنم تا روحم سبک‌تر شود اما پدرشان اینگونه نبود. چند ماه با پدر شهید به تهران رفتم و چند روز در هتل ماندیم. آنجا دیدم نمی‌توانم با پسرم خلوت کنم و دوست نداشتم جلوی همسرم که ناراحتی قلبی داشت گریم. از همسرم عذرخواهی کردم و گفتم گریه‌هایم از سر ناراحتی نیست، فقط می‌خواهم روحم سبک شود. تا توانستم تحمل کردم ولی روز دوم نتوانستم و گریه کردم. دیدم ایشان هم می‌گوید فکر می‌کنی من هم ادبیت نمی‌شوم، من هم مثل تو هستم. من هم خیلی دل‌تنگ عارف می‌شوم ولی چه کار باید کرد. باید به عشق اهل بیت(ع) تحمل کرد. این دنیا ارزشش را ندارد و هر طور که به آن نگاه کنی به همان شکل برایت بزرگ می‌شود. می‌گفت زندگی‌مان را اگر به سبک اهل بیت(ع) ادامه دهیم جذاب‌تر و شیرین‌تر از هر چیزی است. من آنجا فهمیدم ایشان

چقدر دل‌تنگ پسرمان است. سال گذشته در چنین روزهایی عارف رفت. به همین خاطر در این روزها خیلی بی‌تابیم. پارسل این موقع همراه خواهرش پیش پدرش در تهران در بیمارستان بود و خاطرات زیادی از هم دارند. برای من پیام می‌فرستاد، پیام‌هایش را دارم و خیلی به یادش می‌افتم.

در بیمارستان چه چیزهایی بین آقا عارف و پدرشان گذشت که آقا عارف از همان‌جا راهی شد و پدرشان چطور به رفتن رضایت داد؟ پدرش قلیا رضایت داشت و در هر شرایطی راضی به رفتن عارف بود. من به پدر عارف می‌گفتم «ای پسر نام‌م می‌گویی. یک مرد بسیار بزرگ و بسیار متواضع بود. چندان اهل حرف نبود و بسیار اهل عمل بود. آقای کایدخورده به خاطر بیماری‌اش چند ماه یک بار به تهران اعزام می‌شد. آن روز من به دخترم گفتمم شما همراه پدرت بر چون کار خاصی ندار. دکتر وقتی وضعیت همسرم را می‌بیند می‌گوید نبضش ضعیف کار می‌کند و باید جراحی شود و در قلبش باتری بگذاریم. من این را که شنیدم خیلی جاخوردم. عارف در دانشگاهش در شمال بود. به او زنگ زدم و گفتمم این اتفاق افتاده است. گفت نگران نباش من پیش بابا می‌روم. قرار بود با رفتن عارف خواهرش بر گردد ولی آنقدر خواهر و برادر دل‌تنگ هم و به هم وابسته بودند که پیش هم ماندند. بعد از چند روز خواهرش را به خانه فرستاد و خودش در بیمارستان پیش پدرش ماند. خیلی پیگیری رفتن بود و در این مدت خیر اعزامش را به او

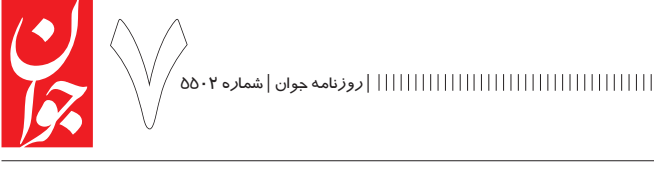
دادند. پدرش چند روز بود عمل کرده بود که زنگ زدند و گفتند مشکل اعزامت حل شده است. پدرش هم گفت برو، نگران من نباش، خدا و پزشکان هستند. موقع رفتن گفت بابا به مامان و خواهرم بیشتر محبت کن و بعد از اینکه شهید شدم، پیکرم را در مزار عمو غلامعلی بگذار بد.

با توجه به وابستگی‌هایی که داشتید و پس از شهادت آقا عارف و دنیا رفتن پدرشان چقدر نگاهتان به دنیا تغییر کرده است؟

ما هنوز باور نکرده‌ایم که عارف شهید شده و او را نمی‌بینیم. در مورد پدرش هم همین فکر را می‌کنیم و حضورشان را کنارمان احساس می‌کنیم. حضور خدا و اهل بیت(ع) را پررنگ‌تر در زندگی‌مان احساس می‌کنیم. دنیا را مثل یک اسباب‌بازی می‌بینم که هیچ ارزشی ندارد. باید از موقعیت‌هایش برای آخرتمان استفاده کنیم. دنیا خیلی کوچک و حقیر است و ارزش دل بستن ندارد. آدم‌ها می‌توانند با توسل به انتمه دنیایشان را به خوبی بسازند.

صبر و ایستادگی شما هم مثال‌زدنی است. این صبر شما از کجا می‌آید؟

من همیشه مصائب خانم زینب(س) را مرور می‌کنم و می‌بینم ما کجا و آن بانوی بزرگوار کجا. ما هیچ‌وقت نمی‌توانیم به گرد پای ایشان برسیم. من پسر دیگری ندارم و اگر داشتم قطعاً می‌فرستادم. این راه بدی نبود که پسرم در آن قدم گذاشت. پسرم انتخاب بدی نکرد و کار بال‌رزنی کرد و ارزشش را همه مردم ایران می‌دانند. مادرم این شکلی به من یاد داده که



اروزنامه جوان | شماره ۵۵۰۲

کسی هر جایی یاد آقا عارف را کند دعا می‌کنم تا سلامت و عاقبت‌بخیر باشد.

با جوانان درباره آقا عارف صحبت می‌کنید؟ چه چیزهایی از شما درباره پسرتان می‌پرسند؟

جوان‌های همسن و سال پسرم می‌پرسند آقا عارف چطور به این مرحله از زندگی‌اش رسید که توانست چنین انتخابی کند. می‌خواهند از سبک زندگی آقا عارف بدانند که چطور شده به اینجا رسید. تنها چیزی که من در ذهنم می‌آید بگویم این است که الگوی عارف در زندگی حضرت علی‌اکبر(ع) و حضرت عباس(ع) بود. خیلی به این الگوها می‌نازید. آقا عارف خیلی به ظاهر و پوشش اهمیت می‌داد و به‌روز بود ولی طوری نبود که دنبال چهره‌های مشهور برای الگو قرار دادن باشد. می‌گفت من زیباترین الگو می‌تواند برای من حضرت علی اکبر(ع) باشد. به خواهرش می‌گفت زیباترین الگو می‌تواند برای شما حضرت زهرا(س) یا حضرت زینب(س) باشد. خودش زیباترین الگوها را انتخاب کرد و من هم به دوستانش می‌گویم چون آقا عارف این الگوها را انتخاب کرده بود مسیر زندگی‌اش ختم به شهادت شد. آقا عارف اهل ریا نبود و اهل عمل بود. برخی از هم‌کلاسی و دوستانش می‌گویند عملی که آقا عارف انجام می‌داد همه را متحیر می‌کرد و خیلی زیبا بود. آقا عارف خیلی زود به تکامل در مسیر زندگی‌اش رسید. از همان کودکی بزرگ بود. خیلی خوب زندگی می‌کرد و برنام‌ریزی‌های خوبی برای زندگی‌اش داشت. هر وقت به من می‌گفت مامان دعا کن



شهید شوم، به او می‌گفتم حالا نه! الان نباید شهید شوی، من یک پسر بیشتر ندارم و حالا حال‌ها باید بمانی. گاهی به شوخی می‌گفتم اگر حاج‌قاسم سنش بالا رفت تو باید جایش را بگیری. بزرگی عارف را حس می‌کردم. آن بینش و بصیرت بزرگ محسوس بود و کامل حسش می‌کردم. از سنش خیلی بزرگ‌تر بود و بیشتر می‌فهمید. بصیرت و معرفت و عملش خیلی از سنش بیشتر بود. با آمادگی کامل به سوریه رفت. شجاعت و بی‌ظنری داشت. فرامدهانش خیلی از رشادت و دل‌اوری‌هایش می‌گویند. همه حیرت‌زده می‌شدند و می‌گفتند از هیچ چیز نمی‌ترسید. با وجود سن کمی که داشت گاهی به عنوان فرمانده انتخابش می‌کردند. هم‌زمانش تعریف می‌کردند در شرایطی که نمی‌توانستیم ایستاده برویم و باید سینه‌خیز می‌رفتم عارف راست‌قامت می‌ایستاد و حرکت می‌کرد.

عارف می‌گفت مامان در آنجا مثل باران گلوله روی سرمان و دور و برمان می‌ریزد. می‌گفتم نمی‌ترسی؟ می‌گفت مامان وقتی عاشق اهل بیت(ع) شوی از این چیزها نمی‌ترسی. ما آنجا می‌رویم که کار از جهاد کنیم و چه بهتر که فدای خاتم زینب(س) بشویم.

در هر زمینه‌ای باید از اهل بیت(ع) الگو گرفت. در موفقیت‌ها، به کمال رسیدن و صبر باید از اهل بیت(ع) الگو گرفت.

به کسانی که نائب‌الزبایه آقا عارف و پدرشان باشند چه می‌گویید؟

من عارف را نمی‌بینم ولی یس‌ادش همیشه هست و فکر می‌کنم او را دوباره خواهم دید. امید دارم که عارف‌م را دوباره و به‌زودی ببینم. از هر کسی که به هر نوعی پسر م و پدرش را زنده نگه دارد تشکر و دعاایشان می‌کنم. هر

طراحی:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۵۰۲

	۳	۵			
۱	۲	۶			
	۲	۸	۷		
	۳	۵			۹
	۸				۵
	۶	۴	۹		
۶			۸	۱	۴
۵			۱	۶	

■ پاسخ جدول شماره ۵۵۰۱

۷	۸	۶	۷	۱	۸	۵	۷	۷
۷	۵	۱	۸	۷	۸	۶	۸	۷
۷	۸	۷	۱	۵	۶	۷	۱	۸
۱	۸	۷	۶	۸	۵	۷	۷	۸
۱	۸	۷	۶	۸	۵	۷	۷	۸
۱	۸	۷	۶	۸	۵	۷	۷	۸
۱	۸	۷	۶	۸	۵	۷	۷	۸
۱	۸	۷	۶	۸	۵	۷	۷	۸
۱	۸	۷	۶	۸	۵	۷	۷	۸
۱	۸	۷	۶	۸	۵	۷	۷	۸
۱	۸	۷	۶	۸	۵	۷	۷	۸
۱	۸	۷	۶	۸	۵	۷	۷	۸
۱	۸	۷	۶	۸	۵	۷	۷	۸
۱	۸	۷	۶	۸	۵	۷	۷	۸
۱	۸	۷	۶	۸	۵	۷	۷	۸

۱۵	۱۴	۱۳	۱۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲
۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳
۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸
۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵

از راست به چپ

۱- لقب محمد غفاری، استاد بزرگ نقاشی ایران و خالق زرگر بغدادی- صاحب اثر عظیم «نغمه‌نامه» ■ ۲- عفونت قارچی دهان- چاشنی آش رشته- چهارپایان ■ ۳- خاک کوزه‌گری- چله کمان- روستا- پیروان یک دین ■ ۴- جامه بلند- یک و یک- سیاره زحل ■ ۵- توشه سفر- تخلص شعری میرزا محمدعلی، شاعر معروف عصر ناصرالدین شاه قاجار- توده‌های بسیار گرم- نت میانی ■ ۶- مغز سر- عنوان بندی فیلم- فلز چپره ■ ۷- نان خشکم بود و گر به بزم/ اژ دو چشم آب بر او ریزم و تر گردانم- حرف معتبر- گدایی ■ ۸- مخالف- تابستان آذری- همسر حضرت یعقوب- صد مترمربع ■ ۹- کشور لیبرویل- متضاد خاص- دوست خاموش ■ ۱۰- دستور- تکنولوژی- سخن صریح ■ ۱۱- نفس خسته- ظرف زباله- ضربه‌های بانوک یا- از ماهی‌های دریای خزر ■ ۱۲- تفنگ بی‌امان- رود آرام- امپراتور زنبوران عسل ■ ۱۳- دریا- زاویه ۹۰ درجه- ردیف بافتنی- علامت مفعول ■ ۱۴- از میوه‌های قرآنی- روش، طریقه- قهوه‌ای مایل به سرخ ■ ۱۵- نام مردانه- مجموعه کارهایی برای جلوگیری از هدر رفتن آب

از بالا به پایین

۱- واژه‌ای یونانی که به معنی رهبران سیاسی و مذهبی اطلاق می‌شود- در آیین زرتشت نام شش روزی است که خداوند زمین را آفرید ■ ۲- کارگر کشتار گاه- کفیل- یرنا ■ ۳- مایه حیات- کلاه الف- دوراندیشی- ایدئولوژی ■ ۴- تکان و رعشه- حمله نظامی- چاشنی اشتهاآور- ترشی آنان ■ ۵- خبرگزاری اسپانیایی- نقدش بهتر از حلای نسبه است- کامل و تمام ■ ۶- طایفه کریمخان- بلندی- زبان ■ ۷- قاضی میادین ورزشی- فدراسیون بین‌المللی دوومیدانی- پایتخت پسر ■ ۸- اثر چربی روی لباس- دشوار و سخت- به رخ کشیدن خوبی و احسان- محل کار پزشکی ■ ۹- استخوانی است در روی مفضل زانو- واحد کار- نظر و عقیده ■ ۱۰- سختی روزگار- ماده موجود در گوجه‌فرنگی و هندوانه که به عنوان یک آنتی‌اکسیدان در جلوگیری از بیماری سرطان موثر است- حرف خطاب ■ ۱۱- هلله‌له شادی- آتش ایرانیان باستان- خواندنی جنگ‌های قدیم ■ ۱۲- ضربه سر در فوتبال- مخفف هستم- ویتامین ضدسرطان- تنها ■ ۱۳- سفرو- جا پای سوار شدن بر اسب- پل چوبی- حرف انتخاب ■ ۱۴- گسترده‌ی صیاد- از ماشین‌های راه‌سازی- چاکر و خدمتکار ■ ۱۵- نخستین دوره آموزشی مدرسه- از خوانندگان آواز ایران